

سلمان فارسی طلایه دار شیعیان ایران

بین مذهب و فرهنگ رابطه‌ای است تنگاتنگ که هر دوی آنها تمدن‌ساز است و می‌تواند سرنوشت کشوری را دستخوش تغییر کند.



امیر حسین صالحی: بین مذهب و فرهنگ رابطه‌ای است تنگاتنگ که هر دوی آنها تمدن‌ساز است و می‌تواند سرنوشت کشوری را دستخوش تغییر کند.

ایران همواره کشوری بوده که مورد هجوم قوم‌های مختلف قرار گرفته و آنقدر که تأثیرگذار بوده تأثیر نپذیرفته است؛ به غیر از یک مورد و آن هم مواجهه‌اش با اسلام است. اسلام تأثیر زیادی در فرهنگ ایران داشت و کشمکش‌های مذهبی زیادی را به خود دید تا جایی که تشیع به عنوان مذهب رسمی انتخاب شد و قرن‌هاست که با روح و جان ایرانیان درآمیخته است. اما برخلاف تصور خیلی‌ها شیعه شدن ایرانی‌ها تنها مربوط به دوره صفویه نیست و خیلی قبل‌تر تشیع وارد ایران شده بود و در صفویه متبلور شد. برای اطلاع بیشتر از نحوه ورود و گسترش تشیع در ایران و بین ایرانیان سراغ محمدحسین رجبی دوانی، کارشناس تاریخ اسلام رفتیم و با او به گفت‌وگو نشستیم.

بحث می‌تواند 2 قسمت داشته باشد؛ یکی اینکه ایرانی‌ها از چه زمانی شیعه بودند و به این شیوه گرایش پیدا کردند و دیگر اینکه در جغرافیای فعلی ایران چه وقت تشیع ورود پیدا کرده است.

اولین موردی که ایرانی به عنوان شیعه مطرح است و نمونه بارز یک ایرانی شیعه است، سلمان فارسی است. وی افتخار این را داشت که در نگاه پیامبر اکرم (ص) به عنوان اهل بیت به شمار بیاید. بعد از آن ما در منطقه عراق امروز که جزئی از خاک ایران قدیم بوده و در زمان فتوحات مسلمانان مرکز مهاجرت عرب‌های مسلمان به این منطقه شد، گروه‌های زیادی از ایرانی‌ها را می‌بینیم که مسلمان شده بودند اما برخلاف اخلاق و روش‌های اسلامی و الهی، آنها را با عنوان تحقیرآمیز «موالی» یاد می‌کردند. منظور از موالی، ایرانی‌هایی بودند که در منطقه عراق امروز به خصوص در کوفه و بصره و سایر مناطق به صورت پراکنده حضور داشتند. اگرچه با آنها به عنوان شهروند درجه 2 برخورد می‌شد اما این باعث نشد که از اسلام زده شوند و حاکمان جائر را از اصل اسلام جدا کردند و به سرعت هم علاقه‌مند به اهل بیت عصمت شدند.

می‌بینیم که در قیام مختار هم ایرانی‌های مسلمان تقاضای قصاص دارند برای قاتلین حضرت سیدالشهدا (ع) و این سابقه تاریخی نشان می‌دهد که خارج از مرزهای ایران، ایرانی‌هایی بودند که شیعه باشند و خدماتی هم به اسلام داشته باشند. اما در جغرافیای فعلی ایران باید گفت که سابقه تشیع برمی‌گردد به قرن اول هجری. در سال 83 قبیله‌ای از عرب‌های یمنی شیعی که مقیم کوفه بودند، تحت فشار و تعقیب حجاج بن یوسف ثقفی، فرمانروای سفاک عراق از کوفه مهاجرت کردند و به قم آمدند. حضور قبیله اشعری در قم باعث شد که مذهب شیعه در این شهر گسترش پیدا کند و چیزی نگذشت که قم به عنوان یکی از مراکز بزرگ شیعه جلوه پیدا کرد. ناگفته نماند که پایتخت سابق ایران که مدائن باشد به برکت فرمانداری سلمان فارسی در زمان خلیفه دوم تبدیل شد به یکی از مراکز تشیع ولی به خاطر اینکه آن سرزمین الان جزو عراق است ما از ایران نمی‌دانیمش اما به عنوان ایران بزرگ باید به این شهر توجه کرد؛ اکثر مورخان هم گفته‌اند که مراکز تشیع، کوفه و مدائن بوده‌اند.

بعد از قم نوبت شهری در نزدیکی ساوه به نام «آوه» رسید که تحت تأثیر مردم قم، شیعه شدند. ساوه‌ای‌ها سنی متعصب بودند و آوه‌ای‌ها شیعه متعصب که بعضاً درگیری‌های زیادی هم بین آنها بود.

بعد از آن در کاشان مذهب شیعه به برکت حضور یکی از فرزندان امام محمدباقر (ع) که امروز مشهد ارده‌ال محل دفن اوست گسترش پیدا کرد. قرن دوم هجری بود که به خاطر شهادت علی بن محمد الباقر (ع)، مردم شهر به مذهب شیعه گرایش پیدا کردند. عموم مردم شهر کاشان شیعه بودند ضمن آنکه به صورت پراکنده در مناطقی مانند طوس و بیهق در خراسان و ری شیعیان حضور داشتند تا زمانی که حضرت علی بن موسی الرضا (ع) به ایران مهاجرت کردند. با مهاجرت ایشان موجی از علویان و نوادگان پیغمبر (ص) به همراه برادران امام رضا (ع) به ایران آمدند. و در نقاط مختلف حضور پیدا کردند حضرت معصومه (س)

هم به شوق دیدار با برادر به ایران آمدند.

حضور امامزادگان در ایران باعث شد که ایرانی‌های پاك‌نهاد به مذهب آنها یعنی شیعه گرایش پیدا کنند. در عصر امام‌کاظم(ع) و بعد از ایشان ما با تشکیلاتی مواجه هستیم به نام وکالت؛ امام‌کاظم(ع) در نقاط مختلف از ایران و به اضافه در نقاط دیگر عالم اسلام نماینده و وکیل داشتند و این نشان‌دهنده حضور شیعه بود. چرا که آنها به نیابت از امام مسائل شیعیان را بررسی می‌کردند و سؤالات شرعی را پاسخ می‌گفتند. ما در سال 250 در طبرستان شاهد ظهور دولت شیعه هستیم؛ اگرچه این دولت به سرپرستی یکی از نوادگان امام‌حسن(ع) تشکیل می‌شود اما باز اینها زیدی یا 4 امامی هستند. آنها در مقابل دولت دست‌نشانده خلافت عباسی، یعنی سامانیان می‌ایستند و بعد در برابر دولت اصلی دولت تشکیل دادند و برای چند دهه اختیار داشتند و توانستند زرتشتی‌های مازندران را که تا آن موقع مقابل اسلام مقاومت کرده بودند مسلمان و شیعه کنند.

اوایل قرن چهارم دولت شیعی آل‌بویه که 12 امامی است در ایران و عراق شکل می‌گیرد و این دولت سهم عظیمی در نشر معارف شیعه و گسترش اسلام دارد لذا به برکت حضور حکومت آل‌بویه است که شیعه از تنگنا بیرون می‌آید و کتاب‌های فراوان نوشته می‌شود که تا پیش از این چنین امکانی وجود نداشت. کتب بزرگ حدیثی ما زمان آل‌بویه نوشته می‌شود؛ کتاب «من لا یحضره الفقیه» شیخ صدوق با هزینه دولت آل‌بویه تهیه می‌شود و شیخ سفرها می‌کند تا می‌تواند احادیث را جمع‌آوری کند. شیخ مفید که استاد شیخ طوسی است در زمان حکومت آل‌بویه توانست آنطور خدمت کند و پس از آن هم که خود شیخ طوسی بود که خدمات زیادی را به اسلام و تشیع کرد.

نکته مهم این است که اگرچه حکومت آل‌بویه در ایران امروزی شکل گرفت و شهرهای ری و اصفهان و شیراز مرکز سه برادری بود که حکومت را بنا کرده بودند اما توانستند بغداد پایتخت خلافت عباسی را هم بگیرند. 4 سال بعد از رحلت آخرین نایب خاص امام‌زمان «عج» اینها به بغداد رسیدند چه بسا اگر اینها زودتر رسیده بودند و فشار دولت عباسی را برداشته بودند شاید ماجرای غیبت متفاوت می‌شد.

اگرچه آنها کمر به گسترش تشیع برای شیعه‌شدن سایر مسلمان‌ها نیستند اما فضایی که فراهم شد به نفع شیعیان بود و اگر تا پیش از این شیعیان ایرانی و کلا شیعیان را رافضی و خارج از اسلام می‌خواندند دیگر اینطور نبود و خیلی از مردم با حقانیت شیعه آشنا شده بودند. اما دولت شیعی آل‌بویه توسط دولت سلجوقیان و غزنویان از بین رفت و تعصب‌های کوری حاکم شد. با این حال ما شواهد زیادی داریم که در دوره سلجوقیان تشیع گسترش عجیبی در ایران داشت. حتی عزاداری‌ها برای امام‌حسین(ع) تشکیل می‌شد و حتی سنی‌ها هم شرکت می‌کردند.

کتاب ارزشمندی از قرن 6 مانده که به ملا عبدالجلیل قزوینی رازی تعلق دارد به نام «النقض» که بخشی از این کتاب مربوط است به گسترش تشیع به خصوص در ایران که نشان می‌دهد اگرچه دولت و حکومت شیعه نبوده است اما اکثریت مردم شیعه بوده‌اند. این وضعیت ادامه داشت تا حمله مغول‌ها به ایران؛ اگرچه مغول‌ها تمدن را ویران کردند اما بعد از مدتی تحت تاثیر ایرانی‌ها قرار گرفتند و سرانجام نوه هولاکو مسلمان شد و دولت ایلخانان که در ایران تشکیل شد با مسلمان شدن نوه هولاکو فشار از مسلمانان برداشته شد. «اولجایتو» که از نوادگان هولاکو خان بود اسم سلطان محمد خداپنده را برای خود انتخاب کرد و شیعه شد و نشان داد که تشیع قلمرو ایلخانان را هم فتح کرده است.

این وضعیت بود تا دولت صفوی. در حقیقت دولت صفوی این تشیعی که گسترش پیدا کرده بود را رسمیت داد و اینطور نبود که ایران با روی کارآمدن صفویه شیعه شده باشد. البته بخش‌های زیادی از ایران هنوز سنی مذهب بود که صفویه با اقدامات جبری و فرهنگی کاری کرد که اکثر سنی‌های ایرانی به شیعه گرویدند و دیگر هم برنگشتند. حتی بعد از سقوط صفویه باز هم شیعه مذهب رسمی کشور شد و شاه طهماسب، محقق کردی عالم بزرگ شیعه را دعوت کرد و به او اختیار تام داد و با تلاش محقق کرکی و سایر علمای شیعی، تشیعی که در آغاز با زور شاه اسماعیل تحمیل شده بود تبدیل به باور شد. لذا بعد از مرگ شاه طهماسب، پسرش شاه اسماعیل دوم که زندانی شده بود به خاطر لج با پدرش تلاش داشت تا مذهب را برگرداند اما موفق به این کار نشد. وضعیتی که بعد از دولت صفویه به وجود آمد حسادت و دشمنی دوقدرت سنی مذهب در غرب و شرق ایران را برمی‌انگیزد. دولت عثمانی چشم دیدن يك دولت شیعی در ایران را ندارد و متحدان متعصب آنها در شرق یعنی دولت ازبکان هم به آنها کمک می‌کردند تا از شرق و غرب به این کشور شیعه مذهب حمله کنند. این عمل آنها باعث شد که هم ایران ضربه ببیند و هم خود آنها. مهم‌تر از آن اقتدار اسلام درست زمانی که باید دولت عثمانی مقابل اروپائیان ایستادگی می‌کرد شکسته شد. عثمانی‌ها 2 جبهه را باز کردند و مشغول به جنگ شدند که همین مسئله باعث شد مرزهای اسلام شکسته شود و غربی‌ها تا مرزهای ایران بیایند.

مواجهه ایرانی‌ها با عاشورا

ایرانی‌ها در کوفه حضور داشتند و بخش قابل توجهی از مسلمانان کوفه را ایرانیان تشکیل می‌دادند اما برخلاف تعالیم اسلامی از زمان خلیفه دوم تبعیض‌هایی علیه ایرانی‌ها به وجود آمده بود که آنها را با نام تحقیرآمیز موالی یاد می‌کردند و برای آنها حق و حقوقی معادل عرب‌ها قائل نبودند. می‌گفتند این مسائل مربوط به اعراب است و شما فقط ملزم به اطاعت از حاکمیت عرب هستید و ایرانی‌ها هم این رفتار را پذیرفته بودند. تنها زمان حضرت علی(ع) است که ایشان آزادی و مساوات را به ایرانی‌های مقیم کوفه می‌دهند.

بعد از صلح امام حسن(ع) معاویه که به عالم اسلام مسلط شده بود برای خوشایند اشراف عرب به کشتار عده زیادی از ایرانی‌ها پرداخت. ابتدا قصد داشت همه آنها را بکشد که احنف بن قیس مانع از این کار شد و همین باعث شد که عده‌ای را به مرزهای شام و روم تبعید کند تا اگر رومیان به صورت ناگهانی و غافلگیرانه خواستند حمله کنند اولین قربانیان ایرانی‌ها باشند. باز هم جمعیت ایرانی‌ها در کوفه زیاد شد اما چون حکومت اموی بود وضعیت بدتر از قبل برای آنها پیش آمد. لذا وقتی امام حسین(ع) حرکت خود را آغاز می‌کند ما نقشی از ایرانی‌ها در دعوت امام نمی‌بینیم. علت آن هم این بود که تصور می‌کردند جنگ میان 2 قوم عرب است و این مسئله به ایرانی‌ها مربوط نیست. لذا در واقعه کربلا نه در مقابل امام و نه همراه امام حضور نداشتند؛ البته بگذریم از غلام عمرسعد و غلام عبیدالله که ایرانی بودند و اختیاری از خودشان نداشتند. اخیراً به گزارشی از مرحوم علامه محمد مهدی شمس‌الدین از علمای لبنان در کتاب «انصارالحسین» برخورد کردم که هنوز سند آن را بررسی نکرده‌ام.

در این گزارش اینطور آمده که گروهی از موالی قصد داشتند از فرات عبور کنند و به یاری امام حسین(ع) بروند و وقتی عمرسعد متوجه شد، افرادی را که برای ممانعت از پیوستن قبیله بنی اسد به امام حسین(ع) فرستاده بود مأمور کرد تا جلوی این حرکت را بگیرند. اگر این مسئله صحت داشته باشد بحث جدیدی خواهد بود که با توجه به اینکه ایرانی‌ها را در معادلات سیاسی راه نمی‌دادند اما باز گروهی از ایرانی‌ها به این معرفت رسیده بودند که باید به یاری فرزند پیغمبر بشتابند. برای اولین بار نقش فعال ایرانی‌های مسلمان در عرصه معادلات سیاسی مربوط است به قیام مختار که مختار با زیرکی فهمید به عرب‌ها اعتمادی نیست و کسانی که پیوند را به سادگی می‌شکنند نمی‌توانند یاری‌رسان باشند. برای همین به ایرانی‌ها روی آورد و حق برابر به ایرانی‌ها عطا کرد و ایرانی‌ها هم خالصانه به یاری او شتافتند و اکثریت اردوی نظامی مختار، فارسی حرف می‌زدند. حتی ما در تاریخ داریم که وقتی واقعه کربلا و شهادت امام حسین(ع) اتفاق افتاد مردم سیستان به خونخواهی اباعبدالله قیام کردند و عباد بن زیاد برادر عبیدالله بن زیاد که آن زمان حاکم سیستان بود را اخراج کردند.

ایران و تشیع از دید مطهر

اکثریت مردم ایران از زمان صفویه به بعد شیعه شدند. البته در این جهت نمی‌توان تردید کرد که ایران از هر نقطه دیگر برای بذر تشیع زمین مناسب‌تری بوده است، تشیع به اندازه‌ای که در ایران تدریجاً نفوذ کرد در جای دیگر نفوذ نکرد و هر چه زمان گذشته آمادگی ایران برای تشیع بیشتر شده است و اگر چنین ریشه‌ای در روح ایرانی نمی‌بود، صفویه موفق نمی‌شدند که با دست گرفتن حکومت، ایران را شیعه و پیرو اهل بیت نمایند.

حقیقت این است که علت تشیع ایرانیان و علت مسلمان شدنشان يك چیز است؛ ایرانی روح خود را با اسلام سازگار دید و گم گشته خویش را در اسلام یافت. مردم ایران که طبعاً مردمی باهوش بودند و به علاوه سابقه فرهنگ و تمدن داشتند بیش از هر ملت دیگر نسبت به اسلام شیفتگی نشان دادند و به آن خدمت کردند. مردم ایران بیش از هر ملت دیگر به روح و معنی اسلام توجه داشتند، به همین دلیل توجه ایرانیان به خاندان رسالت از هر ملت دیگر بیشتر بود و تشیع در میان ایرانیان نفوذ بیشتری یافت. یعنی ایرانیان روح اسلام و معنی اسلام را نزد خاندان رسالت یافتند، فقط خاندان رسالت بودند که پاسخگوی پرسش‌ها و نیازهای واقعی روح ایرانیان بودند. آن چیزی که بیش از هر چیز دیگر روح تشنه ایرانی را به سوی اسلام می‌کشید عدل و مساوات اسلامی بود. ایرانی‌ها قرن‌ها از این نظر محرومیت کشیده بودند و انتظار چنین چیزی را داشتند و می‌دیدند دسته‌ای که بدون هیچ‌گونه تعصبی عدل و مساوات اسلامی را اجرا می‌کنند و نسبت به آنها بی‌نهایت حساسیت دارند خاندان رسالت‌اند. خاندان رسالت پناهگاه عدل اسلامی، مخصوصاً از نظر مسلمانان غیرعرب بودند.

اگر اندکی به تعصبات عربی و تبعیضاتی که از ناحیه برخی خلفا میان عرب و غیرعرب صورت می‌گرفت و دفاعی که علی بن ابیطالب علیه السلام از مساوات اسلامی و عدم تبعیض میان عرب و غیرعرب می‌نمود توجه کنیم کاملاً این حقیقت روشن می‌شود. در بحار، جلد نهم، باب 124، از کافی نقل می‌کند که: روزی گروهی از «موالی» آمدند به حضور امیرالمؤمنین و از اعراب شکایت کردند و گفتند رسول خدا هیچ‌گونه تبعیضی میان عرب و غیرعرب در تقسیم بیت‌المال یا در ازدواج قائل نبود. بیت‌المال را بالسویه تقسیم می‌کرد و سلمان و بلال و صهیب در عهد رسول با زنان عرب ازدواج کردند ولی امروز اعراب میان ما و خودشان تفاوت قائلند. علی علیه السلام رفت و با اعراب در این زمینه صحبت کرد اما مفید واقع نشد، فریاد کردند: ممکن نیست، ممکن نیست. علی درحالی‌که از این جریان خشمناک شده بود آمد میان موالی و گفت؛ با کمال تأسف اینان حاضر نیستند با شما روش مساوات پیش گیرند و مانند يك مسلمان متساوی‌الحقوق رفتار کنند، من به شما توصیه می‌کنم که

معاویه در نامه معروفی که برای زیاد بن ابیه والی عراق فرستاد، نوشت: مراقب ایرانیان مسلمان باش، هرگز آنان را با عرب همپایه قرار نده، عرب حق دارد از آنها زن بگیرد و آنها حق ندارند از عرب زن بگیرند، عرب از آنها ارث ببرد و آنها از عرب ارث نبرند. حتی الامکان حقوق آنها کمتر داده شود، کارهای پست به آنها واگذار شود، با بودن عرب، غیرعرب، امامت جماعت نکند، در صف اول جماعت حاضر نشوند، مرزبانی و قضاوت را به آنها وامگذار. اما وقتی که میان یک زن عرب و یک زن ایرانی اختلاف واقع می شود و کار به آنجا می کشد که به حضور علی علیه السلام شرفیاب می شوند و علی میان آن دو هیچ گونه تفاوتی قائل نمی شود و مورد اعتراض زن عرب واقع می شود، علی دست می برد و 2 مشت خاک از زمین برمی دارد و به آن خاک ها نظر می افکند و آنگاه می گوید: من هر چه تأمل می کنم میان این دو مشت خاک فرقی نمی بینم. علی با این تمثیل عملی لطیف به جمله معروف رسول اکرم (ص) اشاره می کند که فرمود: «کلکم لادم و آدم من تراب لا فضل لعربی علی عجمی الا بالتقوی» یعنی همه از آدم و آدم از خاک است، عرب بر عجم فضیلت ندارد، فضیلت به تقوا است نه به نژاد و نسب و قومیت و ملیت. وقتی که همه نسب به آدم می برند و آدم خاکی نژاد است چه جای ادعای فضیلت تقدم نژادی است؟

در سفینه البحار ماده «ولی» می نویسد: «علی علیه السلام در یک روز جمعه روی منبری آجری خطبه می خواند، اشعث بن قیس کندی که از سرداران معروف عرب بود آمد و گفت یا امیرالمؤمنین این «سرخرویان» (یعنی ایرانیان) جلوی روی تو بر ما غلبه کرده اند و تو جلوی اینها را نمی گیری، سپس درحالی که خشم گرفته بود گفت امروز من نشان خواهم داد که عرب چه کاره است. علی علیه السلام فرمود: «این شکم گنده ها خودشان روزها در بستر نرم استراحت می کنند و آنها (موالی و ایرانیان) روزهای گرم به خاطر خدا فعالیت می کنند و آنگاه از من می خواهند که آنها را طرد کنم تا از ستمکاران باشم. قسم به خدا که دانه را شکافت و آدمی را آفرید که از رسول خدا شنیدم که فرمود به خدا همچنان که در ابتدا شما ایرانیان را به خاطر اسلام با شمشیر خواهید زد، بعد ایرانیان شما را با شمشیر به خاطر اسلام خواهند زد».

منبع: خدمات متقابل اسلام و ایران؛ شهید مرتضی مطهری